شواهد علم رسول اکرم صلی الله علیه و آله به غیب

- ۱. علم به شتر گم‌شده
- ۲. «ای ساریه الجبل»

۱. علم به شتر گم‌شده

همین امروز بود که به این روایت برخورد کردم و جالب بود. در دو کتاب قدیمی است؛ یکی تاریخ مدینة است و یکی هم دلائل النبوة بیهقی است. شتر حضرت گم شده بود، یک منافقی گفت خب پیامبری که شما می‌گویید خدا به او خبر می‌دهد، خبر بدهد که شترش کجا است! همه مدینه بسیج شده‌اند شتر حضرت را پیدا کنند؟! خیلی‌ها گفتند تو منافق هستی، این چه حرفی بود که زدی؟! این منافق، بدون اینکه کسی به حضرت بگوید راه افتاد و از جمعیت فاصله گرفت و به محضر خود حضرت آمد، بدون اینکه کسی به حضرت گفته باشد، حضرت فرمودند: یکی از منافقین گفته است که وقتی شتر پیامبر گم شده، چرا خدای او به او خبر نمی‌دهد؟ حضرت سریع فرمودند: خدای من به من خبر داده است که شتر من فلان جا است، آن را بروید و بیاورید. بعد این جمله را هم فرمودند: ببینید جمع کردند. فرمودند «**وَإِنَّ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ قَدْ أَخْبَرَنِي بِمَكَانِهَا وَلَا يَعْلَمُ الْغَيْبَ إِلَّا اللهُ**[1]». الآن به من خبر داده که بروید و بیاورید. خب این چه منافاتی دارد که بگوییم «اخبره الله». این چه مانعی دارد؟! «**لا یعلم الغیب الا الله**»جمع بین هر دو در این حدیث خیلی زیبا است.

---

[1] دلائل النبوه للبیهقی محقق ج ۴ ص ۶۰ و تاریخ مدینه ج ۱ ص ۳۵۴

۲. «ای ساریه الجبل»

من تنها اشاره می‌کنم که طول نکشد[1].

تلاش ناکام البانی در توجیه روایت

در سلسلة الاحاديث الصحيحة که دیشب هم صحبتش بود، جلد سوم، صفحه ۱۰۱[2] بحث مفصلی هست راجع به حدیث معروف «**ای ساریة الجبل**».آیا صحیح است؟ ایشان در آخر کار می‌گوید صحیح است. دنباله آن این عبارت را دارد:

> ولیت شعري كيف يزعم هؤلاء ذلك الزعم الباطل والله عز وجل يقول في كتابه: * (عالم الغيب، فلا يظهر على غيبه أحدا إلا من ارتضى من رسول) *. فهل يعتقدون أن أولئك الأولياء رسل من رسل الله حتى يصح أن يقال إنهم يطلعون على الغيب بإطلاع الله إياهم!! سبحانك هذا بهتان عظيم.على أنه لو صح تسمية ما وقع لعمر رضي الله عنه كشفا، فهو من الأمور الخارقة للعادة التي قد تقع من الكافر أيضا، فليس مجرد صدور مثله بالذي يدل على إيمان الذي صدر منه فضلا عن أنه يدل على ولايته ولذلك يقول العلماء إن الخارقللعادة إن صدر من مسلم فهو كرامة**[3]**

«**و لیت شعری**»می‌گوید: عده‌ای خواسته‌اند از این روایت استفاده کنند که او عالم به غیب بوده است. می‌گوید ابداً: «**ولیت شعري كيف يزعم هؤلاء ذلك الزعم الباطل والله عز وجل يقول في كتابه: * (عالم الغيب، فلا يظهر على غيبه أحدا إلا من ارتضى من رسول) *. فهل يعتقدون أن أولئك الأولياء رسل من رسل الله حتى يصح أن يقال إنهم يطلعون على الغيب بإطلاع الله إياهم!! سبحانك هذا بهتان عظيم**» می‌گوید: روایت صحیح است اما «کان الهام من الله له»، اسم این الهام است، نه علم غیب که از آن فاصله دور بگوید «ای ساریة الجبل!». بعد می‌گوید این کشف نبود. نگویی کشف است، اگر بگویی کشف بود، سبحانک هذا بهتان عظیم. چون قرآن می‌گوید «لایعلم الغیب»! پس کشف نیست. شما خودتان مراجعه کنید. بعد می‌گوید «**على أنه لو صح تسمية ما وقع لعمر رضي الله عنه كشفا، فهو من الأمور الخارقة للعادة التي قد تقع من الكافر أيضا**»؛ علی ای حال اگر کافر به‌گونه‌ای بر غیب مطلع شد، ریاضت کشید، مرتاض هندی بود،...، خب شما آیه را چه کار می‌کنید؟ شما گفتید قرآن می‌گوید «لایعلم»؟! بعد که شما این مورد را دیدی از آیه دست برمی‌داری؟! در ادامه می‌گوید:

>

> ومن الأمثلة الحديثة على ذلك ما قرأته اليوم من عدد " أغسطس " من السنةالسادسة من مجلة " المختار " تحت عنوان: " هذا العالم المملوء بالألغاز وراءالحواس الخمس " ص ٢٣ قصة " فتاة شابة ذهبت إلى جنوب أفريقيا للزواج من خطيبها،وبعد معارك مريرة مع فسخت خطبتها بعد ثلاثة أسابيع، وأخذت الفتاة تذرع غرفتها في اضطراب، وهي تصيح في أعماقها بلا انقطاع: " أواه يا أماه ... ماذاأفعل؟ " ولكنها قررت ألا تزعج أمها بذكر ما حدث لها؟ وبعد أربعة أسابيع تلقت منها رسالة جاء فيها: " ماذا حدث؟ لقد كنت أهبط السلم عندما سمعتك تصيحين قائلة: " أواه يا أماه ... ماذا أفعل؟". وكان تاريخ الرسالة متفقامع تاريخ اليوم الذي كانت تصيح فيه من أعماقها**[4]**

«**قرأته اليوم**»وقتی ایشان این را می نوشته میگوید همین امروز در مجله المختار خواندم؛ میگوید خانمی به آفریقا برای ازدواج رفت و گرفتار شد. میگوید در یک جایی رفت و داد زد «وا أماه»! مادرش را صدا زد اما هرگز راضی نبود که مادرش شدّت ناراحتی او را بفهمد. اگر سرش را میبریدند حاضر نبود که مادر را ناراحت کند، اما از شدت ناراحتی خودش به زیر زمینی در افریقا رفت و مادرش را از فطرتش صدا زد. گفت «**اواه یا اماه! ماذا افعل**؟!». اینجا که گرفتار شدهام چه کار کنم؟ «**ولكنها قررت ألا تزعج أمها بذكر ما حدث لها؟**»؛ اصلاً نمی خواست این را به مادرش بگوید. «**وبعد أربعة أسابيع تلقت منها رسالة جاء فيها: " ماذا حدث؟**»؛ بعد از چهار هفته نامه ای از مادرش به او رسید که نوشته بود دخترم چه شده؟! «**لقد كنت أهبط السلم عندما سمعتك تصيحين قائلة: " أواه يا أماه ... ماذا أفعل؟**»؛ عین صدای تو را از فاصله دور شنیدم. این در کتاب آقای البانی است! خب آیه چه شد؟! ایشان میگوید: «ولو صح هذا كشافاً»؛ اینکه اختصاص به او ندارد چون برای این خانم هم مکشوف شده است. با فاصله هزاران کیلومتر! حال آیه چه شد؟! «سبحانک هذا بهتان عظیم!».

ببینید از اینجا معلوم میشود که مواردی پیش میآید که ما باید آیه را بفهمیم. نمیشود بگوییم هر کس یک جایی یک غیبی را مطلع شد...اینکه الهام هم نیست. برای قضیه سارهٔ میگوییم به دلش افتاد که بگوید، نه اینکه مکشوف شد؛ نگوییدکشف شد. بعد میگوید برفرض هم صحیح باشد که بگوییم کشف شد خب در اینجا هم میگوییم به گوشش صدا خورد. صدای بچه خودش بود. میگوید مادر نامه نوشت که این صدا به گوش من خورد. بعد در ادامه میگوید: «**وفي المقال المشار إليه أمثلة أخرى مما يدخل تحت ما يسمونه اليوم بـ " الـتخاطر " و " الاستشفاف "**»؛ **تله پاتی** و امثال آن اصطلاحاتی است که به کار میبرند. «**ويعرف باسم " البصيرة الثانية "**».

شاگرد: منظور همان حسّ سوم است که امروزه می گویند؟

استاد: حس ششم. بله، علی ای حال این زیاد اتفاق افتاده است. یکی و دو تا نیست. خب ببینید ایشان این را میآورد. من نفهمیدم، اگر برای شما واضح است برای من هم توضیح بدهید. پس با آن توضیحی که برای آیه دادید، آیه چه شد؟! با این چیزی که خود شما شاهد میآوردی و قبول هم داری که اتفاق افتاده، آیه چه میشود؟! اول گفتید که نگویید این کشف شده است، الهام است. کشف نشده است. اگر بگویید کشف شده با قرآن مخالفت دارد.

عبارت را ببینید: «**وليت شعري كيف يزعم هؤلاء ذلك الزعم الباطل والله عز وجل يقول في كتابه: * (عالم الغيب، فلا يظهر على غيبه أحدا إلا من ارتضى من رسول)**»؛ اینها باید رسول باشند. مفسرین گفتهاند و خوب هم گفتهاند، اما ایشان مراجعه نکرده است. «فلایظهر علی **غیبه**»، معلوم میشود از «ال» در«الغیب»، منظوری دارد که وقتی تکرار میشود،

می‌شود «غیبه».

شاگرد: وقتی ایشان می‌گوید الهام بوده یعنی به عمر الهام شده است، به ساریه هم الهام شده است که بگوید من صدای عمر را شنیدم و به سمت جبل حرکت کنید؟!

استاد: بله، این ایراد در ذهن من آمده بود؛ اصلاً منافات ندارد. شما که روایت را تصحیح کردید، به کسی در مدینه الهام می‌شود، چطور در آن جا شنیدند؟! با همه اینها اصلاً جور نیست. ولی خب ایشان روایت را تصحیح می‌کنند. البته اگر بعداً مراجعه کنید یک عبارت تندی برای نووی و یک نفر دیگر دارد[5]. می‌گوید هر چه که با اینها مخالف است، کذب است. می‌گوید بقیه آن کذب است. اصل اینکه ندائی داده شود، الهام است. خب اساس کار این است که آنها شنیده‌اند، نمی‌شود این را انکار کنیم. در ذهن من هم آمده بود.

---

[1] اصل روایت مربوط به ماجرایی است که اهل سنت در کتب خود نقل کرده اند که خلیفه دوم سپاهی را به فرماندهی شخصی به نام ساریه به منطقه ای فرستاد. پس از ارسال سپاه، مردم مدینه دیدند که خلیفه بالای منبر صدا بلند کرده است که «ای ساری الجبل» و به ساریه خطاب می کند که به کوه پناه ببرند. پس از بازگشت ساریة و سپاهیان، آن ها گفتند که ما در هنگام نبرد صدای خلیفه را از آن فاصله شنیدیم و با عمل به دستور او توانستیم بر دشمن غلبه کنیم:

٣٥٥ - حدثنا عبد الله قثنا أبو عمرو الحارث بن مسكين المصري قثنا ابن وهب، عن يحيى بن أيوب، عن ابن عجلان، عن نافع، عن عبد الله بن عمر، أن عمر بن الخطاب بعث جيشا، وأمر عليهم رجلا يدعى سارية، قال: فبينا عمر يخطب الناس يوما، قال: فجعل يصيح وهو على المنبر: يا سارية الجبل، يا سارية الجبل، قال: فقدم رسول الجيش فسألوه، فقال: يا أمير المؤمنين، لقينا عدونا فهزمناهم، فإذا بصائح يصيح: يا سارية الجبل، يا سارية الجبل، فأسندنا ظهورنا بالجبل فهزمهم الله، فقيل لعمر، يعني: ابن الخطاب: إنك كنت تصيح بذلك. قال ابن عجلان: وحدثني إياس بن معاوية بن قرة بمثل ذلك.(كتاب فضائل الصحابة لأحمد بن حنبل ج ١، ص٢٦٩و تاريخ الاسلام-تبشار، ج ١، ص ٧١٥)

ابن کثیر نیز با ذکر این ماجرا در ذیل فتح فسا و دارابجرد، نقل ها متعددی از داستان ارائه می کند:البداية و النهاية، ج ٧، ص ٢٥٩-٢٦٠

در این زمینه همچنین به صفحه «ای ساریة الجبل» در سایت ویکی شیعه و صفحه «ساریة الجبل» در ویکی پدیا مراجعه فرمایید.

[2] ص ١٠١-١٠٤

[3] كتاب سلسلة الأحاديث الصحيحة وشيء من فقهها وفوائدها ج ٣ ص١٠٣

[4] همان

[5] او در ذیل کلام ابن کثیر که سند روایت را به حسن و کثرت توصیف کرده است میگوید: « قلت: وفي هذا نظر...

فتبين مما تقدم **أنه لا يصح شيء من هذه الطرق إلا طريق ابن عجلان وليس فيه إلا مناداة عمر " يا سارية الجبل " وسماع الجيش لندائه وانتصاره بسببه.**

او در تعلیقه نیز میگوید: فلا يغتر بإيراد النووي لهذه القصة بهذا التمام في " تهذيب الأسماء واللغات " ، وقد أستوفيت الطرق في " سيرة عمر "، فإنهم يتساهلون في مثلها. اهـ(کتاب سلسلة الأحاديث الصحيحة وشيء من فقهها وفوائدها ج ۳،ص101-۱۰۲)